

با هزینه و بی‌دستاورد

درباره اجلاس اتحادیه کانون‌های وکلا



ابراهیم ایوبی

وکیل دادگستری

پنجاه و ششمین همایش اتحادیه سراسری کانون‌های وکلای دادگستری ایران (اسکودا) ۲۶ و ۲۷ آذرماه در جزیره کیش برگزار شد. گرچه کانون وکلای اتحادیه کانون وکلا، نهادی حرفه‌ای بوده و برای اعضا اهمیت دارد؛ ولی موضوع وکالت و نقش نهادهای مرتبط با دادگستری در زندگی روزانه مردم را نمی‌توان نادیده گرفت. بارها گفته شده جنبه عمومی و اثر اجتماعی وکالت تا حدی است که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران یک اصل به موضوع اختصاص یافته و به تازگی سازمان برنامه و بودجه مکاتباتی برای تعیین هزینه وکالت تسخیری در لایحه بودجه سال ۱۴۰۵ انجام داده است. با توجه به اخبار منتشرشده در سایت اسکودا و همچنین بیانیه پایانی این نشست؛ نکاتی را می‌توان بیان کرد:

نخست. در بند اول بیانیه، بر استقلال نهاد وکالت و لزوم نام‌گذاری هفتم اسفند به عنوان «روز وکیل مدافع» در تقویم رسمی تأکید شده است. ماجرای «استقلال کانون وکلای دادگستری» ماجرای پرآب چشمی است که این‌قدر از آن داد سخن به میان آمده که دیگر حتی جلب توجه هم نمی‌کند. به قول استاد دکترناصر کاتوزیان «داستانی است که بر سر هر بازاری هست!» بحث استقلال از جایی بحرانی شد که برخی جریان‌های صنفی به دلیل نداشتن رأی، پای نهاد ناظر را برای حذف رقیب به میان کشیدند و اکنون عضو هیئت‌مدیره‌ها هستند. شاید عدم درج هفتم اسفند در تقویم، توقیفی اجباری و مانع رسمی و حکومتی شدن گرمای داشتن چنین مناسبتی برای وکلا باشد.

دوم. نگرانی از ادامه اجرای «قانون تسهیل صدور مجوزهای کسب‌وکار» در زمینه وکالت دادگستری، سردفتری اسناد رسمی و کارشناسی رسمی دادگستری که به ورود افراد بی‌صلاحیت به این حوزه‌های حساس منتهی گردید، بجاست؛ اما اگر قرار باشد تنها به صدور بیانیه اکتفا شود، نیازی به برگزاری چنین اجلاسی با هزینه سنگین آموشد و اقامت در هتل‌های جزیره کیش با صرف هزینه از جیب وکلان بود. بیانیه ارتقایی نیز می‌توان هماهنگ کرد، انتظار می‌رفت حاضران اجلاس که خود در هیئت‌مدیره‌ها عضویت دارند، اقدامات مؤثرتری - همان گونه که در زمان انتخابات وعده می‌دهند- انجام دهند.

سوم. در بند سوم بیانیه، با اشاره به اصل سی‌ونیم قانون اساسی که حق طرفین دعوی برای انتخاب وکیل را به رسمیت می‌شناسد و دولت را مکلف می‌کند برای افرادی که توانایی انتخاب وکیل ندارند، امکانات تعیین وکیل فراهم گردد؛ درخواست تصویب قانون الزامی شدن وکالت را از مجلس شورای اسلامی نموده‌اند. این موضوع در قالب «آیین‌نامه اجرایی مواد ۳۱ و ۳۲ قانون اصلاح پایه‌ای از قوانین دادگستری» (مصوب ۵ خرداد ۱۳۸۴) و در زمان ریاست سیدمحمد هاشمی شاهرودی بر قوه قضائیه به اجرا درآمد که به دلیل فقدان زیرساخت‌های لازم مادی و معنوی متوقف شد. نباید تصور کرد با تصویب یک قانون، می‌توان فرهنگ وکالت را در جامعه تغییر داد. **چهارم.** در بخشی از بند چهارم بیانیه می‌خوانیم: «باتوجه به گسترش روزافزون خشونت ساختاری و شخصی علیه وکلا و قضات دادگستری، هیئت عمومی اتحادیه، ضمن درخواست اکید از حاکمیت در جهت به‌رسمیت‌شناختن حقوق قانونی قضات وکلای در معرض خطر، حمایت قانونی مؤثر از آنها را ضروری دانسته...». شگفت اینکه در اجلاس گذشته، همین مقامات صادرکننده بیانیه، با حذف بند «ج» ماده ۳ اساسنامه اسکودا که «حمایت از حقوق صنفی و فردی وکلای دادگستری و کارآموزان وکالت» را از اهداف نهاد وکالت می‌دانست؛ حمایت‌هایی که در قالب «کارگروه وکلای در معرض خطر» انجام گرفت را کنار گذاشته و کارگروه را حذف کردند. اصلاح‌کنندگان اساسنامه، در عدم حمایت از وکلای آسیب‌دیده مقصرند. **پنجم.** مهمترین موضوع اتحادیه سراسری کانون‌های وکلای دادگستری ایران انتخابات این نهاد است که دو سالی می‌شود غیرقانونی به تأخیر افتاده است؛ دریغ از یک خط توضیح در بیانیه پایانی! البته استعفاي رئیس قبلی، همچنان ابهام‌آمیز است.

ششم. چالش‌های اصلی پیش‌روی جامعه وکالت عبارتند از: وجود نهاد موازی مرکز وکلای قوه قضائیه، بحران انتخابات اسکودا و کانون‌های دیگر مانند کانون مرکز در سال‌های گذشته، تصویب آیین‌نامه اجرایی لایحه قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری به شکل فراقانونی سال ۱۴۰۰، رقابت‌های انتخاباتی با روش حذف رقیب با کمک نهاد ناظر و... که بیانیه آشکارا نسبت به این مسائل ساکت است.

هفتم. همه می‌دانیم چه فشارهای بیرونی بر وکلای مدافع و کانون‌های وکلای دادگستری وجود دارد؛ اما حداقل انتظار این است که مدیران نهاد وکالت تلاش کنند این کشتی را به ساحل امن برسانند. در بیانیه اجلاس پنجاه و ششم، چنین جهت‌گیری‌ای دیده نمی‌شود، و تنها زمان و هزینه هدر رفت.

گزارش

معیشت



روایت طبقات فرودست که به دلیل وضعیت بد معیشتی نمی‌توانند بلندترین شب سال را جشن بگیرند

روزگار سخت مردم بی‌یلدا

جامعه‌شناسان و روانشناسان در گفت‌وگو با «هم‌میهن» می‌گویند فشارهای اقتصادی کارکرد ترمیمی آیین‌ها را از بین برده است

نگارنده: عرفان کوحاری

بودند اما اوضاع زندگی برای ما همیشه به همین شکل بوده است. یگانه می‌گوید غذایشان همیشه «حاضری» است و بیشترین ماده غذایی که مصرف می‌کنند، تخم‌مرغ است. یگانه می‌گوید مدرسه هم هیچ‌وقت برای آنها جشن یلدا برگزار نکرده.

نادیه، ۱۶ ساله و خواهر یگانه است و او هم به «هم‌میهن» می‌گوید: «در مدرسه با دوستانم درباره این چیزها حرف نمی‌زنم. خانواده‌ام جوری نیست که بتوانیم دور هم جمع شویم و از این کارها بکنیم. من و خواهرم همیشه خیلی دوست داشتیم این مراسم را بگیریم، اما نمی‌شود». یگانه و نادیه صبح‌ها با موتور پدرشان به مدرسه می‌روند اما در فصل سرما این کار بسیار سخت است: «لباس گرم‌مان را موسسه مهرآفرین به ما داده اما باز هم مدام مریض هستیم، نمی‌توانیم مدرسه برویم و از درس‌ها عقب افتاده ایم.»

زیبا هم زن بلوچ دیگری است که این روزهایش با سختی و اضطراب می‌گذرد. او و همسرش اهل سیستان و بلوچستانند اما در جایی پرت و دور در حوالی روستای کردامیر شهرستان شهریار زندگی می‌کنند. زیبا شش فرزند دارد و به «هم‌میهن» می‌گوید: «بچه‌هایم می‌دانند یلدا چیست، دور هم جمع می‌شویم و با هم جشن می‌گیریم اما چیزی نداریم که بخیریم و به این مناسبت سر سفره بگذاریم.» او و همسرش اوراق هویتی ندارند، فرزندان‌شان هم شناسنامه ندارند و به همین دلیل نمی‌توانند به مدرسه بروند: «من کار نظافت خانه انجام می‌دهم، اما هر روز کار نیست، راه‌پله‌ها و خانه‌ها را تمیز می‌کنم. شب یلدا اگر آنها یی که خانه‌شان رفتم محض رضای خدا کمکم کردند، از آنها خوراکی می‌گیرم، اگر نه، بدون خوراکی سعی می‌کنیم خوش بگذرانیم. بچه‌هایم دور هم می‌نشینند و ذوق می‌کنند و اگر چیزی برای خوردن داشته باشیم، می‌آوریم و می‌خوریم اگر نبود هم می‌گوییم زورمان نمی‌رسد و نمی‌توانیم.» او می‌گوید توان خرید مواد غذایی را ندارد: «شام بچه‌هایم بعضی‌وقت‌ها چای شیرین و نان است.» او غذای فرزندان‌ش را بیشتر از همان مواد خوراکی‌ای تأمین می‌کند که مردمی که به خانه‌هایشان می‌روند به او می‌دهند: «آنها میهمانی می‌گیرند و غذایی که اضافه‌مانده را به من می‌دهند تا برای بچه‌هایم بپاوم.» دختر بزرگ او ۱۴ ساله است و حالا یک‌هفته‌ای می‌شود که او را درزیده‌اند و به افغانستان برده‌اند: «دخترم هرروز می‌رفت و موتورخانه را نگاه می‌کرد که آب وصل است یا نه. آن‌روز هم مثل هر روز همین کار را کرد. چون در جایی که ما زندگی می‌کنیم آب و گاز نیست، اما رفت و دیگر برنگشت. پلیس امنیت می‌گوید پیگیری کرده و جایی در شمال است، اما او با من تماس داشته و می‌گوید افغانستان است.» پلیس از او خواسته وقتی با دخترش حرف می‌زند لوکیشن جایی که هست را از او بگیرد و برایشان بفرستد که او را به کشور برگردانند: «فردی که دخترم را درزیده، از دخترم خواستگاری کرد و چون سنش کم بود ما به او جواب منفی دادیم. من به دخترم گفتم اگر خودش می‌خواهد، ما راضی هستیم ولی دخترم به من گفت تو که زود ازدواج کردی چه خبری دیدی که من بخوام زود ازدواج کنم؟ رفت و توی صورت آن مرد تف انداخت و گفت، زن سگ شوم، زن تو نمی‌شوم.» دخترش آخرین بار چهار، پنج روز پیش به زیبا زنگ زده: «گریه می‌کرد، می‌گفت یک تکه نان خشک ندارند که او بتواند بخورد. می‌گفت تو رو خدا من را از اینجا نجات بده و زودتر مرا ببر. خیلی گریه می‌کرد و اذیت بود.» همسر زیبا هم کارگری در یک مغازه مصالح‌فروشی است: «لباس بچه‌هایم راهم مردم می‌دهند و من توان خرید لباس برای آنها ندارم. بچه‌هایم درک می‌کنند و به من فشاری نمی‌آورند. آنها می‌دانند ما کارگریم و زورمان نمی‌رسد.» او می‌گوید هزینه خرید نان برای خانواده‌شان نزدیک به روزی ۱۰۰ هزار تومان است: «نمی‌توانم برنج و دیگر مواد غذایی را بگیرم. یک کیسه برنج یک میلیون و ۵۰۰ هزار تومان است و من توان خرید آن را ندارم. گاهی می‌توانم برایشان یک کیلو عدس یا

نیلوفر نادری

جامعه‌شناس:

فقط زمانی این

جشن‌ها دوباره

به بهانه‌ای برای

شادبودن تبدیل

می‌شوند که بتوانند

شکاف میان رنج

اقتصادی و نیاز انسانی

را به معنای همدلی و

امید، حتی برای زمانی

موقتی و کوتاه تغییر

دهند و تجربه‌ای از

برابری نمادین را برای

همه امکان‌پذیر کنند

لوبیا چیتی بگیرم که حدود ۳۰۰ هزار تومان می‌شود. ماهی یک‌مرغ هم بیشتر نمی‌توانم برای کل خانواده‌ام بخرم. همان یک‌مرغ را هم در سه‌وعده به آنها می‌دهم.» زیبا می‌گوید بچه‌هایش برای شب یلدا ذوق می‌کنند و گاهی که به مناسبت یلدا مردم با موسسه خیریه مهرآفرین به آنها مواد خوراکی می‌دهند، خیلی خوشحال می‌شوند. ریحانه در کرمان زندگی می‌کند و چهار فرزند دارد که بزرگترین آنها کلاس چهارم است و کوچکترین آنها یک‌ساله. همسرش چهار سالی می‌شود که زندان است و خودش هم دو سال پیش اعتیاد را ترک کرده، پاک شده و توانسته پیش فرزندانش برگردد. ریحانه به «هم‌میهن» می‌گوید: «بچه‌هایم در مدرسه درباره شب یلدا شنیده بودند اما با این شرایط زندگی من نمی‌توانم برای آنها یلدا بگیرم. پیش‌تر پدرشوهر و مادرشوهرم بودند ولی الان دیگر همان‌ها را هم نداریم. فرزندانم، نه کفش دارند و نه لباس مدرسه. لوازم تحریر هم نمی‌توانم برای آنها بخرم. من توان تهیه خوراکی مدرسه برای فرزندانم را ندارم و هرروز گریه می‌کنند که جلوی دوستانشان آبروشان رفته؛ چون چیزهایی که باید داشته باشند را ندارند.» او تحت پوشش کمیته امداد است و یارانه دریافت می‌کند و با مبلغی حدود شش میلیون تومان خودش و چهار فرزندش گذران زندگی می‌کنند: «فرزندانم ماه‌ها رنگ میوه را نمی‌بینند و پسر بزرگم سه‌وعده دارد. اگر مهرآفرین به ما برنج نهد، نمی‌توانیم برنج بخوریم. وقتی برنجی که می‌دهند تمام می‌شود، مجبورم به بچه‌هایم سیب‌زمینی بدهم. بچه‌ها برای یلدا ذوق دارند اما من نمی‌توانم برای آنها یلدا برگزار کنم.» آخرین باری که فرزندان ریحانه میوه خوردند، در مراسم ختم مادر بزرگ‌شان بود: «آنها خوراکی‌ای که می‌توانم همراه آنها به مدرسه بفرستم، یک تکه نان است. پوشک و شیرخشک فرزند کوچکم را هم از موسسه دریافت می‌کنم.»

طاهره آخر هفته‌ها در یک مطب زیبایی در مشهد، کار خدماتی و نظافتی انجام می‌دهد و حدود ۸۰۰ هزار تومان دستمزد به او می‌دهند. او به‌همراه همسرش، دوفرزند خودشان، دوفرزند برادرش و یک فرزند شوهر خواهرش، یعنی هفت نفر، در خانه‌ای حدوداً ۴۰ متری در مشهد زندگی می‌کنند. برادرش و عروس‌شان اعتیاد شدید به موادمخدر دارند و زهره به‌همین دلیل از فرزندان آنها هم نگهداری می‌کند. او به «هم‌میهن» می‌گوید، همسرش از این شرایط راضی نیست اما او برای اینکه شوهرش «غر» نزند خودش را به هر آب و آتشی می‌زند که بتواند خرج بچه‌ها را جور کند: «مدام می‌گویم اینجا یتیم‌خانه شده، ما نمی‌توانیم شکم خودمان را سیر کنیم، چرا اینجا را به خانه می‌آوری و من می‌گویم آنها کسی را ندارند و پیش من باشند بهتر از این است که به به‌بیزبستی بروند.» همسر طاهره مدتی پیش به‌دلیل مشکلات قلبی در بیمارستان بستری و آنژیو شد: «او ماشینی داشت که با آن مسافرتی می‌کرد اما بسیار خراب شده و هر چه درمی‌آورد، باید هزینه تعمیراتش می‌کرد و بعد از آنژیو هم دیگر روی آن کار نکرد.» وقتی هم‌کلاسی‌های بچه‌های طاهره در مدرسه درباره یلدا حرف می‌زنند، آنها می‌دانند این شب برایشان متفاوت است: «اما ما نمی‌توانیم. فرزند کوچکم هنوز متوجه حفظ آبرو نمی‌شود و ممکن است جایی باشیم و بگوید ما یلدا نداریم. اما بچه‌های دیگرم طفره می‌روند یا نمی‌گویند. آنها گلایه دارند و برای من تعریف می‌کنند که دوستان‌شان یلدا را جشن گرفتند.» بچه‌های طاهره به او می‌گویند: «ما خودمان در شرایط بدی هستیم و توان مالی نداریم و تو با پذیرفتن فرزندان افراد دیگر، شرایط را برای ما سخت‌تر کردی.» آنها ناراحتند: «هن همان روز اول به بچه‌هایم گفتم که ترجیح می‌دهم حتی اگر نان و ماست می‌خوریم، دور هم بخوریم. آنها به خاطر اینکه از هم جدا نشوند، قبول کردند. من اگر بخوام چیزی بخرم، باید برای همه بخرم و همین باعث می‌شود که چیز زیادی برای آنها نتوانم تهیه کنم.» غذای آنها بسیار جزئی و ساده است؛ بیشتر سیب‌زمینی، ماکارونی و سوپا مصرف می‌کنند: